

بحث در قضیه لزومیه شرطیه و انواع آن (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فَإِذَا الْحَدُّ الْأَوْسَطُ فِي مِثْلِ هَذَا الْقِيَاسِ إِنْ أُخِذَ عَلَى وَجْهِ يَجُوزُ أَنْ يَحْمَلَ أَوْ يُصَدَّقَ عَلَيْهِ التَّقْيِضَانِ وَ الضَّدَّانِ فِي كِلْتَا الْمُقَدَّمَتَيْنِ كَذَبَتِ الْكُبْرَى لَا مُحَالَةً وَ بَطَلَ لُزُومُ النَّتِيجَةِ وَ إِنْ أُخِذَ فِي إِحْدَى الْمُقَدَّمَتَيْنِ عَلَى وَجْهِ وَ فِي الْأُخْرَى عَلَى وَجْهِ آخِرٍ لَمْ يَتَكَزَّرِ الْوَسْطُ.^۱

حد وسط در این قیاسی که ذکر شد [یعنی] در همان قیاسی که سیاهی و بیاضی در مکان و جای واحد یا در امکنه متعدده باشد که اگر در مکان واحد باشد محال است! اگر در امکنه متعدده باشد آن کلیت کبری مورد خدشه قرار می‌گیرد چون کلیت کبری این بود که هرچه که سواد است بیاض نیست. آنچه که در کبری هست یعنی هرچه که سواد است بیاض نیست، مربوط به جایی می‌شود که در نفس آن مکان در عین سوادیت بیاضیت باشد. درحالی‌که حد وسط ما اعم از این بود و اعم بود در آن جایی که مرکب باشد یا اینکه اصلاً مورد آن فرق می‌کرد! در آن ظرف و مکانی بود که در آن مکان جمع بین سواد و بیاض شده است، نه اینکه در جای واحد در عین سواد بیاض باشد. اگر در عین سواد بیاض باشد صغری باطل می‌شود و اگر نه، در جایی که سواد هست کنار او و قرین او بیاض هست، در این صورت آن کلیت کبری مورد خدشه قرار می‌گیرد چون در اینجا حد وسط تکرار نشده است. پس اشکال در این است که حد وسط تکرار نشد، نه اینکه در قضیه لزومیه گاهی اوقات نتیجه حاصل نمی‌شود. اگر طوری این رعایت بشود که جایز باشد که بر آن دوتا نقیض و دوتا ضد در هر دو مقدمه حمل بشود یا صادق باشد؛ یعنی دو جای مختلف است. یک تکه این شیء سیاه است و یک تکه‌اش سفید است. امکان دارد هر دوتا بر این حمل بشود؛ به این قسمت سیاهی حمل بشود و به این قسمت پایین هم سفیدی حمل بشود، کبری باطل است! چون در کبری فرض قضیه در جایی بود که در جای واحد در آنجا سیاهی با سفیدی جمع بشود و این محال است و نتیجه دیگر باطل می‌شود. اگر این حد وسط در یکی از مقدمتین یک قسم فرض بشود و در مقدمه دیگر طور دیگری فرض بشود در اینجا هر دو مقدمه درست است؛ در اینجا هم صغری و هم کبری درست است یا در این قضیه مقدم و تالی درست است و در آن قضیه هم مقدم و تالی درست است ولی دو قضیه است و هر دو قضیه صادق است اما هیچ‌کدام ارتباطی به همدیگر ندارند! در اینجا قضیه در موردی فرض شده که جمع بین سواد و بیاض است، در کبری قضیه در جایی فرض شده است که جمع بین سواد و بیاض نیست! در آنجا مسئله اجتماع ضدین است که آن اشکال پیدا می‌شود. دیگر حد وسط تکرار نشده است.

ایراد مرحوم بوعلی بر شکل اول از قضیه شرطیه لزومیه

تعریف از کتاب جوهر النضید

وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ مَا أوردَ الشَّيْخُ فِي الشِّفَاءِ شَكَاً عَلَى الشَّكْلِ الْأَوَّلِ مِنَ اللَّزُومِيَّتَيْنِ وَ هُوَ أَنَّهُ يَصْدُقُ كُلُّمَا كَانَ الْإِثْنَانُ فَرْدًا كَانَ عَدَدًا وَ كُلُّمَا كَانَ عَدَدًا كَانَ زَوْجًا مَعَ كَذِبِ قَوْلِنَا كُلُّمَا كَانَ الْإِثْنَانُ فَرْدًا كَانَ زَوْجًا.

ایرادی که مرحوم بوعلی در شفاء فرمودند و این

ایراد به شکل اول از قضیه شرطیه لزومیه وارد شده

است این است که گفته‌اند که قضیه لزومیه گاهی

اوقات نتیجه می‌دهد و گاهی اوقات نتیجه نمی‌دهد.

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۴۲.

این مسئله در جوهر النضید هم هست. جوهر النضید کتاب بسیار خوبی است و وقتی که در اینجا آمدیم [تمایل] نداشتیم و به اصرار خود مسئول مدرسه که آقای جوادی آملی بود برای ما جوهر النضید گذاشتند. تقریباً حدود بیست نفر بودیم. از اول جوهر النضید تا باب برهان را ما در مدرسه خواندیم و بعد دیگر باب برهان تعطیل شد. باینکه تعطیل شده بود ولی ما از باب برهان تا آخرش را هم باز ادامه دادیم! علی‌ایّ حال کتاب بسیار خوبی است و نکات خیلی خوبی دارد و مطالبی در آن هست! چند اشکال مهم در همان قضایای شرطیه لزومیه بود یا اینکه یادم هست که در مسئله سور در قضایا و اشکالاتی نسبت به موارد دیگر دارد و بسیار دقیق است! مخصوصاً باب برهانش را حتماً رفقا اگر بتوانند مباحثه بکنند و قضایای جدل و مغالطه - و مخصوصاً برهان - خیلی مطلب دارد و در خیلی از موارد حتی بیان مرحوم علامه هم از خواجه قوی‌تر است چون متن آن برای خواجه است و شرح آن‌هم شرح علامه است. خیلی در اینجا خوب آمده و حکایت از این می‌کند که علامه واقعاً در منطق قوی

بود. این طور نشان می دهد! برای باز شدن فکر بسیار مفید است من خیال می کنم جوهر النضید حتی از منطق منظومه هم جلوتر و بهتر باشد گرچه منطق منظومه خواهی نخواهی به واسطه ورود مسائل فلسفی در آن مشکل تر است ولی علی کلّ حال در محدوده منطق، کتاب جوهر النضید بسیار کتاب خوبی است! این در آنجا هم ذکر شده است. الآن من یادم آمد که اتفاقاً ما در آنجا هم راجع به این مسئله صحبت کرده بودیم.

وَ هُوَ أَنَّهُ يَصْدُقُ ... صدق می کند که هر وقتی که اثنان فرد باشد در این صورت باید عدد هم باشد و اگر عدد باشد طبعاً باید زوج باشد! هردو قضیه به حسب ظاهر قضایای درستی هستند. اگر اثنان فرد باشد باید عدد باشد؛ این قضیه دروغ است؟! دروغ که نیست! بالآخره شما در اینجا عددیت را بر اثنان حمل کردید حالا این فرد باشد، عدد باشد به آن فردیت نباید دیگر کار داشته باشیم. بالآخره می خواهید در اینجا عددیت را بر اثنان حمل کنید. آن واسطه در اینجا چه نقشی دارد؟! حالا آن واسطه

برحسب فرض در اینجا حد وسط بین مقدم و تالی قرار گرفته است. آنوقت این قسم دومش هم درست است، نتیجه‌اش چه می‌شود؟! **مَعَ كَذِبِ قَوْلِنَا كُلَّمَا كَانَ الْاِثْنَانُ فَرْدًا كَانَ زَوْجًا!** این نتیجه دروغ و خلاف است! این اشکالی است که وارد شده است.

و دَفَعَ بِأَنَّ الْكِبْرَى إِنْ أُخِذَتْ اتِّفَاقِيَّةٌ لَمْ يُنْتَجِ الْقِيَاسُ لِأَنَّ شَرْطَ إِنتَاجِ الْإِجَابِ أَنْ يَكُونَ الْأَوْسَطُ مُقَدِّمًا فِي الزَّوْمِيَّةِ وَ إِنْ أُخِذَتْ لَزُومِيَّةٌ كَانَتْ مَمْنُوعَةً الصِّدْقِ وَ إِنَّمَا تَصَدَّقُ لَوْ لَزِمَ زَوْجِيَّةُ الْاِثْنَيْنِ عَدَدِيَّتُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْضَاعِ الْمُمَكِّنَةِ الْاجْتِمَاعِ مَعَ الْعَدَدِيَّةِ.^۱

و دفع شده است اگر کبری قضیه اتفاقیه باشد قیاس نتیجه نمی‌دهد چون شرط انتاج ایجاب این است که اوسط – آن حد وسط – مقدم باشد یعنی در قضایای شرطیه لزومیه جنبه علیت داشته باشد. اگر شما کبری را لزومیه می‌گیرید و نه اتفاقیه، صدق این ممنوع است. اگر زوجیت اثنین، عددیت او را در جمیع اوضاعی که می‌شود اثنین با عدد جمع بشود لازم باشد، صدق می‌کند. در این صورت همه اوضاع عدد قابل صدق بر اثنین نیست چون عدد اعم از اثنین و غیر اثنین است، هم عدد به یک می‌گویند و هم عدد به دو می‌گویند و هم عدد به پنج می‌گویند و هم

۱. همان، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

عدد به شصت می گویند! به همهٔ اینها عدد می گویند!
در این صورت این عدد دو فرد دارد؛ یک فرد زوجیت
است و یک قسم آن فردیت است. این اثنین بر همهٔ
اوضاع عددیت صادق نیست فقط در یک شق آن
هست و آن در آن وقتی است که عدد ما زوج باشد!
اگر عدد ما فرد باشد دیگر این عددیت فرد قابل
صدق بر اثنین نیست.

هر چیزی دارای یک لوازم ذاتی

نکته‌ای که ایشان می‌خواهند در اینجا تذکر بدهند
این است که نفس عدد در اینجا قابل صدق بر او
نیست. عدد **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ عَدَدٌ** یک لوازم ذاتی دارد
مثل هر ماهیتی که یک لوازم ذاتی دارد! آن مطلبی که
در جلسهٔ قبل عرض کردم را فراموش نکنیم! هر
چیزی یک لوازم ذاتی دارد؛ ماهیت انسان لوازم ذاتی
دارد؛ تعجب، مَشی، فکر، نطق و از این حرف‌ها
است. ماهیت حیوان همین‌طور است! لوازم ذاتی
ماهیت مربع این است که از چهار خط و از چهار
زاویهٔ قائمه تشکیل بشود و خصوصیاتش این‌طور
باشد. هر ماهیتی یک لوازم ذاتی دارد. لوازم ذاتی
ماهیت عدد هم این است که یا در ضمن زوجیت و

یا در ضمن فردیت باشد. پس شما نمی‌توانید بدون لحاظ زوجیت و فردیت عددیت را بر یک عددی حمل کنید! این محال است! اگر شما عددیت را بر اثنین حمل می‌کنید باید این عددیت در ضمن زوجیت را حمل بر اثنین کنید. اما عددیتی که در ضمن فردیت هست دیگر قابل صدق بر اثنین نیست! این نکته‌ای است که در اینجا خلط شده است!

تلمیذ: در جمله *أَخَذْتُ إِتْفَاقِيَّةً*، مگر با اخذ و اعتبار ما مثلاً یک قضیه لزومیه تبدیل به *اتفاقیه* می‌شود؟!

استاد: بر فرض فرض است.

تلمیذ: اصلاً کلاً ما می‌توانیم بگوییم که ... وقتی برای متصله و منفصله یا برای *اتفاقیه* لزومیه مثال می‌زنند، دقیقاً خیلی جاها یک مثال را برای متصله می‌زنند و می‌آیند همان را در عدم اتصال منفصله می‌کنند یا لزومیه را *اتفاقیه* می‌کنند. مگر به اخذ و اعتبار می‌شود حقیقت از جای خودش تغییر پیدا بکند؟!

تقسیم قضیه *اتفاقیه* به دو نوع

استاد: نه، ببینید لزومیه، *اتفاقیه* نمی‌شود! البته

در صورتی که دارای اجزاء متعدده باشد متصله تبدیل

به منفصله می‌شود. مسئله *اتفاقیه* در آن جایی هست

که حد وسط هیچ‌گاه علت تامه برای حمل اکبر بر

اصغر نباشد مثل *إِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ نَاطِقاً فَالْحِمَارُ*

ناهِق! آن را آنجا می‌آیند مثال می‌زنند. اما اگر قضیه

لزومیه باشد معنا ندارد که *اتفاقیه* باشد. اگر هم

به عنوان *اتفاقیه* باشد، *اتفاقیه* لزومیه است چون خود

قضیهٔ اتفایه را هم به دو نوع تقسیم کردند، البته نه در این منطق در منطق‌های عالی مثل منطق شفاء و اینها. در قضیهٔ اتفایه بحث در این نیست که این گاهی اتفاق می‌افتد و گاهی اتفاق نمی‌افتد، نفس امکان وقوعی در اینجا ملاک برای صدق قضیه اتفایه است. حالا آن امکان وقوعی گاهی اوقات به حد لزوم است و قضیهٔ لزومیه می‌شود و گاهی اوقات آن امکان وقوعی بر حسب اتفاق است و اسم آن را قضیهٔ اتفایه می‌گذارند. پس قضیهٔ اتفایه ما هم در اینجا اعم است. اما در اینجا منظور فرض فارض است اگر فارض این طور فرض کرد. لذا اشکال هم می‌گیرند! اگر شما فرض کردید قضیهٔ اول درست است؛ یعنی اگر فردیت با اثنین صدق می‌کند چشمتان دریاید باید زوجیت هم با فردیت صدق بکند دیگر! خودتان خواستید! یعنی به نظر خودتان و به فرض خودتان آمدید صغری را در اینجا این طور درست کردید. صغری را در اینجا عدم منافات بین فردیت و اثنین قرار دادید؛ **كَانَ الْاِثْنَانِ فَرْدًا!** بنابراین باید نتیجه را هم قائل بشوید که زوج، فرد هم خواهد

شد! اگر نه، زیر بار نتیجه نمی خواهید بروید، صغری
را عوض کنید یعنی در قضیه اول دخل و تصرف
کنید.

وَأَيْسَ كَذَلِكَ إِذْ مِنَ الْأَوْضَاعِ الْمُمْكِنَةِ الْإِقْتِرَانُ مَعَ عَدَدِيَّةِ الْاِثْنَيْنِ كَوْنُهُ فَرْدًا وَ الزَّوْجِيَّةُ
لَيْسَتْ مُلَازِمَةً عَلَى هَذَا الْوَضْعِ.^۱

و این گونه نیست، از اوضاعی که **مُمکنه**
الاقتران است، از آن اوضاعی که با عددیتِ اِثنین بر
سر این اصغر می آید اینکه فرد باشد و روی این
حساب دیگر زوجیت نمی تواند با اِثنین بسازد.

و رُبَمَا يُقَالُ فِيهِ ضَعْفٌ فَإِنَّا نَخْتَارُ أَنَّ الْكُبْرَى لَزُومِيَّةٌ وَ فَرْدِيَّةُ الْاِثْنَيْنِ لَيْسَتْ مُمْكِنَةً
الاجْتِمَاعِ مَعَ عَدَدِيَّتِهِ لِكُونِهَا مُنَافِيَةً لِلْاِثْنَيْنِيَّةِ فَتَكُونُ مُنَافِيَةً لِذَاتِ الْاِثْنَيْنِ.

نسبت به جوابی که در اینجا داده شده ایراد وارد
شده است. ایراد آن چیست؟ ما این قسم اختیار
می کنیم؛ ما کبری را لزومیه فرض می کنیم! ببینید در
اینجا می گوید که ما لزومیه فرض می کنیم یعنی اگر
زَوْجَ فَهُوَ يَكُونُ الْعَدَدَ، كَبْرَى می شود: **إِنْ كَانَ**
الْاِثْنَانُ فَرْدًا فَهُوَ يَكُونُ عَدَدًا وَ إِنْ كَانَ عَدَدًا فَهُوَ
يَكُونُ زَوْجًا. این **إِنْ كَانَ عَدَدًا فَهُوَ يَكُونُ زَوْجًا** را
می گوییم که لزومیه است یعنی آن اتفاقیه را قبول
نمی کنیم که شما بگویید که فردیتِ اِثنین با عددیت
اِثنین جمع نمی شود! چون منافات با اِثنینیت دارد

۱. همان، ص ۲۴۳.

پس در این صورت منافات با ذاتِ اثنین دارد.

فَرُوجِيَّةُ الْاِثْنَيْنِ لَازِمَةٌ لِعِدَدِيَّتِهِ عَلَى جَمِيعِ الْاَوْضَاعِ الْمُمَكِّنَةِ لِاجْتِمَاعِ مَعَهَا فَتَصَدَّقُ لَزُومِيَّةٌ.

پس زوجیتِ اثنین برای عددیت او لازم است بر

همهٔ اوضاعی که ممکن است با او جمع بشود پس

لزومیه صدق می‌کند. این مسئله‌ای که ایشان در اینجا

گفتند، خلط این بود که ما می‌گوییم: در اینجا کبریٰ

لزومیه است، وقتی که ما در اینجا کبریٰ را لزومیه

فرض کردیم، اینکه در اینجا درست است! کبریٰ که

اتفاقیه نیست!، بنابراین کبریٰ بر صغریٰ صدق

می‌کند؛ یعنی اکبر بر اصغر صدق می‌کند بر همهٔ

اوضاعی که - چون در اینجا حد وسط عدد است -

در اینجا بر اصغر صدق می‌کند، یعنی در اینجا چون

حد وسط عددیت است این عددیت علت تامهٔ برای

حمل زوج بر آن اثنین است ما الآن در اینجا می‌بینیم

علت تامه است.

اگر اثنین عدد نباشد بنابراین در اینجا زوج هم

نیست چون اثنین عدد است زوج است و چون عدد

در اینجا به‌عنوان علت تامه آمد و حد وسط قرار

گرفت، خواهی‌نخواهی زوجیت را بر اثنین حمل

می‌کند حالا چه در آن صغریٰ فردیت ملازم با اثنین

باشد یا فردیت ملازم با اثنین نباشد! این کبری از نظر لزوم تمام است، تمام نیست؟! اگر اثنین عدد است باید زوج باشد! درست است دیگر! ما همین مقدار را می‌خواهیم! ما الآن در اینجا یک کبری داریم و آن کبری لزومیۀ بتّیه است؛ یعنی در جمیع احوال زوجیت را بر آن اثنین حمل کرده است؛ **إِنْ كَانَ الْاِثْنَانُ عَدَدًا فَهُوَ يَكُونُ زَوْجًا** این کبری است، [چون] حد وسط تکرار شده است. از آن طرف این صغری در اینجا به عنوان یک قضیه‌ای هست که فردیت حد وسط قرار گرفته است. آنچه که ما در اینجا می‌خواهیم عبارت از تلازمی است که بین این دو قضیه انجام می‌شود. تلازم را برقرار کردیم دیگر حالا شما چه کار دارید فردیت در اینجا هست یا نیست؟! دیگر ما به آن کاری نداریم!

ملاک صدق در قضیۀ لزومیه

ما در قضیۀ لزومیه گفتیم که صدق قضیۀ لزومیه به صدق مواد قضایا نیست بلکه به صدق ربط و علاقه بین این دو مناط بر صدق لزومیه است. لذا در آن موارد ممکن است یک امتناع ذاتی استدعای امتناع ذاتی دیگری را هم بکند. یک وقتی قضیۀ لزومیه،

موجه است مثل: **إِنْ كَانَتْ الشَّمْسُ طَالِعَةً فَالنَّهَارُ**

موجودٌ، این قضیه لزومیه می شود. یک وقتی قضیه

لزومیه معدومه و ممتنع می شود مثل **إِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ**

حِمَاراً فَلَا جَرَمَ أَنَّهُ يَكُونُ نَاهِقاً، در اینجا مواد در

قضایا کاذب است اما ربط بین قضیه اولی و قضیه

ثانی صادق است. اگر فرض بشود - واقعیت هم دارد

که انسانی حمار باشد!! الآن هم که خیلی زیاد

هست!! - انسان حمار باشد باید ناهق هم باشد. این

اشکال ندارد! ما این طور فرض کردیم! اگر شما

می گوید که نه آقا، نمی شود باشد! می گویم که بابا

ما فرض می کنیم! گفت که اگر کلاغ در چاه بیفتد

چند دلو باید آب کشید؟ مسئله را بلد نبود گفت:

اصلاً کلاغ در چاه نمی افتد! گفت: بابا فرض

می کنیم! گفت: نه نمی شود! کلاغ در چاه نمی افتد!

پس ملاک صدق در قضیه لزومیه عبارت از ربط بین

دو قضیه است ولی هر کدام از این دو قضیه **بِحِیَالِهَا**

و به تنهایی ممکن است کاذب باشد. **إِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ**

حِمَاراً کاذب است. **فَلَا جَرَمَ يَكُونُ نَاهِقاً** هم کاذب

است اما جمع بین هردو صدق می شود؛ یعنی **عَلَى**

فَرَضِ اگر انسان حمار باشد پس در اینجا باید
اقتضاء ناهقیت را هم داشته باشد. بنابراین در اینجا
مسئله تمام شد! پس ایشان این اشکال را بر این رد،
وارد کردند.

وَحَقُّ الدَّفْعِ وَ الْحَلُّ مَا فِي الشِّفَاءِ أَنَّ الصُّغْرَى كَاذِبَةٌ بِحَسَبِ نَفْسِ الْأَمْرِ لَا بِحَسَبِ
الْإِلْزَامِ لِأَنَّ بِحَسَبِ الْإِلْزَامِ كَمَا تَصَدَّقُ الصُّغْرَى تَصَدَّقُ النَّتِيجَةُ أَيْضًا.

حق دفع و حق حل آن است که در شفاء هست
یعنی همین شخص می گوید: آنچه که مرحوم بوعلی
در شفاء فرموده است. ایشان می فرمایند: صغری
به حسب نفس الامر کاذب است **لا بِحَسَبِ الْإِلْزَامِ!**
صغری کاذب است نه به حسب ورود آن در قضیه
شرطیه. بله، در قضیه شرطیه بین صغری و کبری
علاقه هست. می دانیم! بالآخره این اقتضاء آن را
می کند ولی ما به خود صغری خانم تنها فقط کار
داریم نه به چیز دیگر! صغری در اینجا در نفس الامر
کاذب است و کذب صغری در نفس الامر موجب
شده است که حتی لزوم در قضیه لزومیه نتواند در
اینجا کاری انجام بدهد! زورش نرسد! در قضیه
لزومیه اشکال از مواد پیش آمده است، نه از تعلق و
ربط بین دو قضیه.

لِأَنَّ بِحَسَبِ الْإِلْزَامِ ... نه به حسب الزام زیرا

به حسب شرایط لزوم همان طوری که صغری صدق

می کند نتیجه هم باید صدق کند!

لَاَنَّ مَنْ يَرَى أَنَّ الْاِثْنَيْنِ فَرْدٌ فَلَا بُدَّ أَنْ يَلْتَزِمَ أَنَّهُ زَوْجٌ أَيْضاً وَ إِلَّا لَمْ يَكُنْ يَلْتَزِمُ أَنَّ
الْاِثْنَيْنِ فَرْدٌ بَلْ غَيْرِ الْاِثْنَيْنِ.

هر کسی که آن قدر عقلش را ازدست داده و

آن قدر پاره سنگ برداشته است که این طور می بیند که

أَنَّ الْاِثْنَيْنِ فَرْدٌ خب چشمش دربیاید، چه اشکالی

دارد که بگوید: اثنین زوج است؟! آن فرد، زوج

است! بالأخره فرض فرض است! گفت: دو دوتا

چندتا می شود؟ گفت: پنج تا! گفت: چرا؟ گفت: ما

همین هستیم! می گوئیم تا حالا چهارتا بود حالا

می گوئیم: پنج تا! وَ إِلَّا لَمْ يَكُنْ يَلْتَزِمُ ... والاّ این

التزامی نداشت.

سلطان محمود ابوریحان بیچاره را گرفت -

ابوریحان در علوم اسطرلاب و این چیزها بود - آمد

و گفت که شنیده ام تو از این مسائل بلد هستی؟

گفت: بله! گفت: بگو بینم من می خواهم از در

صحن خارج شوم - هفت یا هشت تا در داشت - از

کدام خارج می شوم؟ [ابوریحان] یک چیزی نوشت

و زیر تشک گذاشت. سلطان گفت: حالا به تو

می گوئیم! برداشت دیوار را سوراخ کرد و از آنجا

خارج شد! [سلطان محمود] گفت که دیدی حالا
[حرفت] دروغ درآمد؟ وقتی [کاغذ] را درآوردند
دیدند نوشته بود از هیچ کدام خارج نمی شود بلکه
دیوار را سوراخ می کند و از دیوار بیرون می رود!
گفت: این نامرد اینجا آمد و آبروی ما را برد! [او را]
در زندان بیندازید! این بیچاره را شش ماه یا چهار ماه
در زندان انداختند که چرا آبروی سلطان را برده
است! فقط برای اینکه این بیچاره راست گفته بود
ولی راست را نمی شود گفت آقا! باید رعایت کرد!
بعد افراد پیش سلطان محمود رفتند و گفتند که
[جریان] چیست؟ بعد [ابوریحان را] آوردند و
گفتند که خب بگو بینم نتیجه ای که تو در این مدت
از زندان گرفتی چه بود؟ گفت: نتیجه این است که
حرف، حرف سلطان است! هرچه می خواهد باشد!
گفت: احسنت! این را از اول می گفتی تا در آن زندان
نروی! اگر از اول می گفتی که حرف سلطان است
ولو اینکه دو دوتا شش تا بشود، کاری با تو نداشتم
ولی دو دوتا چهارتا زندان دارد! حواستان جمع

باشد!^۱

ما هم یک وقتی خیال می کردیم دو دوتا چهارتا
است ولی الآن بعد شش سال از فوت آقا دیگر متوجه
شدیم که دو دوتا می شود: پنج تا، شش تا شصت تا!!

و لَكَ أَنْ تَقُولَ إِنَّ الدَّفْعَيْنِ مُشَارِكًا الْمَسْلُوكَ فِي الْإِصَابَةِ وَ لَا ضَعْفَ فِي الْأَوَّلِ فَإِنَّهُ
إِنْ أُرِيدَ أَنْ يَبَيَّنَ عَدْدِيَّةَ الْاِثْنَيْنِ وَ فَرْدِيَّةَ مُنَافَاةٍ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ فَهُوَ حَقٌّ وَ لَا ضَيْرَ.

شما این طور می توانید بگویید که دفعین در
اصابت هردو - هم آن اول و هم آن ثانی - متشارک
المسلک و یکی هستند. ضعفی در اوّلی نیست که به
او ایراد شده است. اگر اراده شود که بین عددیت
اِثْنین و فردیتش منافاتی در نفس الامر هست اشکالی
ندارد [آن حق است و چاره‌ای نیست]! اگر این آقا
این طور بفرماید که ما این طوری دلمان می خواهد!
خب دلمان می خواهد دیگر!

إِذَا أَوْضَاعُ الْمُمَكِّنَةِ الْاِقْتِرَانُ مَعَ فَرْضِ الْمُقَدَّمِ لَيْسَ يَجِبُ أَنْ لَا يَكُونَ شَيْءٌ مِنْهَا مُنَافِيًا
لَهُ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ .

زیرا اوضاع و احوالی که با فرض مقدم ممکن
الاقتران است اقتضاء نمی کند که هیچ کدام منافات
نداشته باشد! نه خیر! حالا با نفس الامر هم منافات
داشته باشد! وقتی که آقا این قدر [عقلش] پاره سنگ

^۱ . چهار مقاله نظامی عروضی، مقالت سوم، بخش ۳: حکایت دو: ابوریحان
و سلطان محمود.

برمی دارد که می گوید: اثنین با فردیت می سازد، خب

پس با نفس الأمر هم منافات داشته باشد، داشته باشد!

این مسئله ای نیست! چه اشکال دارد؟!

وَ إِنْ أُرِيدَ أَنَّ الْمُنَافَاةَ تَكُونُ مُتَحَقِّقَةً بِحَسَبِ جَمِيعِ الْاِعْتِبَارَاتِ فَهُوَ لَيْسَ بِحَقِّ فَإِنَّ الْمُلَازِمَةَ بَيْنَ فَرْدِيَةِ الْاِثْنَيْنِ وَ عَدَدِيَّتِهِ صَارَتْ مُتَحَقِّقَةً بِحَسَبِ وَضْعِ مَا وَ تَسْلِيمِ مَا فَإِذْ نِ زَوْجِيَّةُ الْاِثْنَيْنِ لَيْسَتْ بِإِلَازِمَةٍ لِعَدَدِيَّتِهِ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْضَاعِ الْمُمْكِنَةِ الْاِقْتِرَانِ مَعَهَا وَ لَوْ بِحَسَبِ الْوَضْعِ وَ التَّسْلِيمِ.

اگر شما می گوید که نه آقا! باید درست صحبت

کرد! نمی شود آدم هر چیزی را بگوید! قضایا را باید

درست بگوید! منافات به حسب جميع اعتبارات

محقق است و این حق نیست چون ملازمت بین

فردیت اثنین و عددیت آن در اینجا به حسب وضع ما

و تسلیم ما بر حسب فرض محقق شده است. در این

موقع دیگر زوجیت اثنین ملازم با عددیت او بر همه

اوضاع نیست بلکه فقط در صورتی است که اثنین

زوج باشد نه اینکه اثنین فرد باشد ولو به حسب وضع

و تسلیم!

خود قضیه را با نفس الأمر لحاظ می کنند. خود

مواد قضیه آیا با نفس الأمر منطبق است یا نه؟ در

منطق صوری و مادی بحثش مربوط به کیفیت و ربط

بین قضایا است ولی خود این قضیه، تا قضیه صادق

نباشد که آن ربط محقق نمی شود! در صدق قضایا

علاوه بر آن جهت در قضیه، خود ماده قضایا هم باید

باهم صادق باشند.

تلمیذ: قضیه لازم نیست صادق باشد، احتمال صدق و کذب بر قضیه می‌رود.

استاد: می‌دانم! در صدق لزومیه مگر به صدق

تعلق و ارتباط نیست؟! ما هم در نفس الامر همین را

می‌گوییم. ما می‌گوییم: الآن که شما فردیت را حمل

بر اثنین کردید، آیا این قضیه شما صادق است یا

کاذب است؟!

تلمیذ: کاذب است!

استاد: اگر کاذب است پس نمی‌تواند با قضیه

بعدی علاقه پیدا بکند چون حد وسط تکرار نشده

است. حد وسط در صورتی تکرار می‌شود و علت

تامه است که بر همه اوضاع در اینجا تالی بر مقدم

صدق کند، در اینجا صدق نکرده است! شما در اینجا

فردیت را آورده‌اید! عددیتی را که بر اثنین حمل

کردید آن عددیتی است که حمل بر فردیت می‌شود!

اما عددیتی که به واسطه زوجیت بر اثنین حمل بشود

دیگر نافی فردیت است؛ یعنی اشکال را به فردیت

می‌زند. فردیتی که شما در صغری محمول برای

اصغر قرار دادید آن فرد بیاید در این صورت باید

منتفی بشود!

تلمیذ: در اینجا عدد را علت تامه می‌گیریم؟

استاد: بله، حد وسط است. حد وسط علت تامه
است.

اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد